چهارشنبه ۱۱ بهمن ۱۴۰۲
۵۱۴
شماره ۴۰۷۱
WWW.FDN.IR
FARHIKHTEGANDAILY

روایت عبدالشهید ثاقب، پژوهشگر افغانستانی از توسعه مدارس جهادی در افغانستان

بمب‌های انسانی در مرزهای شرقی از کجا می‌آیند؟

فاطمه بریمانی
خبرنگار گروه جهان‌شهر

طالبان پس از روی کار آمدن در افغانستان اعلام کرد «دختران بالاتر از کلاس ششم» تا اطلاع ثانی» نمی‌توانند به مدرسه بروند. در دو سال گذشته، امارت اسلامی وعده‌هایی درباره تحصیل دانش‌آموزان دختر داده است، اما این وعده‌ها هیچ یک محقق نشده است. پاییز سال جاری، «مولوی حبیب‌الله آغا»، وزیر معارف طالبان گفت ایجاد مدارس دینی از اولویت‌های اساسی حکومت کنونی کابل است. در همین راستا، مولوی «عبدالسلام حنفی»، معاون اداری ریاست‌الوزرای حکومت طالبان در مراسم فراغت شعبای از دانش‌آموزان مدرسه‌ای به نام «ریاض‌العلوم» در کابل گفته بود که «حکومت طالبان می‌خواهد بالای مدارس دینی بیشتر هزینه کند.» «روزا اوتونباوا»، نماینده ویژه سازمان ملل متحد در امور افغانستان در نشست شورای امنیت ملل متحد و در یک نشست خبری به خبرنگاران گفت آنان معلوماتی را به‌دست آورده‌اند که «دختران می‌توانند در مدارس دینی آموزش ببینند.» مشخص نیست در این مدارس قرار است چه درس‌هایی به دانش‌آموزان دختر تدریس شود که با قوانین طالبان جور در می‌آید، مشخص نیست اما به‌طور حتم نمی‌توان این مدارس را مدارسی که پیش‌تر دختران در آن آموزش می‌دیدند، تفاوت معناداری وجود دارد. در این باره، اخیرا نشستی در گروه تلگرامی گفت‌وشنود با عنوان «مدارس دینی جهادی در افغانستان: مراکز علمی یا کارخانه تولید بمب‌های انسانی» با ارائه عبدالشهید ثاقب، نویسنده و پژوهشگر افغانستانی برگزار شد. ثاقب که خود در این مدارس تحصیل کرده است، نگرش تبعات مدارس دینی برای افغانستان و حتی منطقه شد. او از عبارت «بمب‌های انسانی» برای فارغ‌التحصیلان مدارس دینی- جهادی طالبان یاد می‌کند؛ بمب‌هایی که می‌توانند در منطقه انتحار کنند. متن کامل این نشست که با پرسش و پاسخ همراه بود را در ادامه می‌خوانید.

یکی از مسائلی که پس از تسلط مجدد طالبان در افغانستان به‌صورت قارچ‌وار رشد کرد، مدارس دینی جهادی در این کشور است. طالبان در دو سال اخیر در هر ولایتی در افغانستان یک مدرسه دینی جهادی دارند و در هر شهرستان، ۱۰ مدرسه دینی کوچک تاسیس کرده‌اند. این مدارس دینی به‌صورت مستقیم توسط وزارت معارف یا وزارت دفاع طالبان مدیریت می‌شوند. چندی پیش، ملا هبت‌الله، رهبر طالبان فرمان استخدام صدهزار استاد برای این مدارس جهادی صادر کرد. تاسیس انبوه مدارس دینی در افغانستان از سوی طالبان باعث طرح پرسش‌هایی شده است. پرسش‌هایی مبنی بر اینکه ماهیت این مدارس چیست؟ و پیامدهای آن برای صلح و ثبات افغانستان و منطقه چه خواهد بود؟

آنچه باعث شد این پرسش در سطح مطبوعات بین‌المللی و محافل سیاسی مطرح شود، پیوند خوردن نام مدارس دینی با تروریسم بین‌المللی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر است. وقتی در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ برج‌های دوقلوی سازمان تجارت جهانی مورد حمله القاعده قرار گرفت، بحث‌های داغی درباره پیوند مدارس دینی شبه‌قاره هند و تروریسم بین‌المللی مطرح شد. دولتمردان اروپایی و آمریکایی و روزنامه‌نگاران و پژوهشگران می‌پرسیدند «آنچه به نام مدرسه دینی خوانده» می‌شود، نهادهای آموزشی هستند یا سنگرهای تروریسم؟» دونالد رامسفلد وزیر دفاع پیشین آمریکا در یادداشت محرمانه‌ای که در سال‌های حضور آمریکا در افغانستان نوشته بود و سرانجام به مطبوعات درز پیدا کرد، این پرسش را مطرح کرد که «آیا هر روز درحال دستگیر کردن، کشتن یا ترساندن و دلسرد کردن تروریست‌های بیشتری نسبت به افرادی هستیم که مدرسه‌ها و روحانیان رادیکال درحال استخدام، آموزش و به‌کارگیری علیه ما هستند؟» در سال ۲۰۰۵ هم وقتی بی‌بی‌گذاری متروکه لندن اتفاق افتاد و آن بمب‌گذار متهم به آموزش در مدارس دینی پاکستان شد، تونی بلر نخست وزیر سابق بریتانیا در نشستی با حامد کرزای رئیس‌جمهور پیشین افغانستان مدارس دینی را متهم به تروریسم‌پروری کرده و گفت این ریشه‌ها خیلی عمیق هستند و افزود این ریشه‌ها توسط افرادی شکل می‌گیرد که این مسائل از سنین بسیار پایین به آنها القا می‌شود و به مدارس دینی می‌روند و آموزش‌های اغراقی فرا می‌گیرند.

با توجه به این پیشینه طبیعی است تاسیس انبوه مدارس دینی- جهادی در افغانستان و تقلید از مدارس دینی دیوبندی در پاکستان، بار دیگر پرسش‌ها و نگرانی‌های قبلی در محافل سیاسی و رسانه‌ای را مطرح کرده است. پژوهشگران می‌پرسند «این مدارس چیست؟ چرا تاسیس شده؟ و پیامدهایشان برای صلح و ثبات منطقه و جهان چه خواهد بود؟» من به‌عنوان کسی که سالیان متمادی در این زمینه فعالیت می‌کند و زیست‌نامه و حالا چندسالی هم می‌شود درباره آنها تحقیق کرده، تلاش می‌کنم این مدارس را آسیب‌شناسی کرده، دریافت‌ها و برداشت‌هایم از این مدارس را به اشتراک بگذارم.

تبارشناسی مدارس دینی جهادی طالبان

مدرسه از ریشه واژه عربی «درس» مشتق شده است. رایج‌ترین معنای درس «خطابه» و «گفتار» است. درس همچنین می‌تواند به معنای آموزش، تعلیم و حفظ کردن یک متن یا خواندن مکرر آن هم اطلاق شود. بنابراین می‌توان گفت مدرسه به معنای محل تحصیل است. اما واژه مدرسه در افغانستان و شبه‌قاره‌هند بر حوزه‌های علوم دینی اطلاق می‌شود. جریان‌شناسی مدارس دینی اهل سنت در شبه‌قاره‌هند و افغانستان نشان می‌دهد در اینجا سه گونه مدرسه وجود دارد.

1. مدرسه‌های دیوبندی که اولین آنها در شهر دیوبند توسط محمدقاسم نانوتوی، رشید احمد گنگوهی و حاجی محمد عبید حسین تاسیس شد.
2. مدرسه‌های بریلوی که اولین آنها توسط احمدرضا خان تاسیس شد.
3. مدارس اهل حدیث که اولین‌شان مدرسه الاحمدیه نام داشت و توسط شخصی به نام ابراهیم در شهر آرا در منطقه بوچپور تاسیس شد.

سه الگوی مدارس، هر کدام نماینده یک مکتب کلامی و فکری متمایز بوده و میان‌شان اختلافات ایدئولوژیک و الهیاتی وجود دارد. قدر مسلم این است مدارس دینی جهادی که طالبان در افغانستان تاسیس کردند، الگوگرفته از مدارس دینی دیوبندی و متاثر از آنهاست. همه پژوهشگران متفق‌القول طالبان را یک جریان مذهبی قومی برخاسته از مدارس دینی دیوبندی می‌دانند. یکی از مدارسی که اکثر رهبران طالبان از آنجا فارغ‌التحصیل شدند، مدرسه حقانیه در «اکوره ختک» ایالت «خیبر پختونخوا» پاکستان است. بنیانگذار این مدرسه مولانا عبدالحق پدر مولانا سمیع‌الحق است. مولانا عبدالحق تحصیل کرده دیوبند بود و از استاد هم به استادی رسیده است. در مدرسه حقانیه پاکستان در حال حاضر ۱۵۰۰ طلبه به‌صورت شبانه‌روزی و هزار نفر دیگر هم به‌صورت نیمه‌وقت درس می‌خوانند. مولانا سمیع‌الحق رهبر جمعیت‌العلمای شاخه سمیع‌الحق درباره پیوند طالبان با مدارس حقانیه گفته بود «قبل از ۱۹۹۴ ملاعمر را نمی‌شناختم چون در پاکستان درس نخوانده بود. اما اطرافیان وی، طلاب حقانیه بودند و بارها به دیدن ما آمده و بحث می‌کردند که چه باید کرد؟ من آنها را نصیحت کردم که حزب تشکیل ندهند؛ چراکه سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) هنوز سعی می‌کرد احزاب مجاهدین را علیه یکدیگر تحریک کند تا آنها را در چند دستگی نگه دارند. به طالب پیشنهاد کردم جنبش طلبگی به راه بیندازند. هنگامی که جنبش طالبان شکل گرفت، به ISI گفتم، بگذارید طلبه‌ها افغانستان را نجات کنند.»

این موضوع را اینجا یادآوری کردم، بگویم هم جنبش طالبان و هم مدارسی که این گروه در افغانستان ایجاد کردند، ملهم از مدارس دینی دیوبندی هستند. این مدارس دینی دیوبندی چه تعریفی از علم دارد؟

علم نافع

آنهایی که آمار و ارقام وزارت معارف افغانستان را دیدند، می‌دانند پیش از طالبان نیز در کشور، نزدیک به ۱۳ هزار مدرسه دینی ثبت نشده و هزار و ۲۷۵ مدرسه ثبت شده در دولت، به‌علاوه ۱۵۰ باب دارالعلوم فعالیت داشتند. هدف از ایجاد این مدارس دینی، تربیت علمای دینی است. ما در جامعه‌ای به آن اندازه‌ای که به علائم دینی نیاز داریم، به متخصص در رشته‌های علوم بشری هم نیازمند هستیم. «سید شریف جرجانی» با گرگانی از متالهان برجسته مسلمان می‌گوید «وقتی پیامبر می‌فرماید اختلاف امت من رحمت است، منظورش دقیقا اختلاف و تفاوت در تخصص‌ها و رشته‌هاست.» با این همه، از روزی که طالبان به قدرت رسیدند، بدون کوچک‌ترین توجهی به ایجاد مکاتب، مدارس دینی متعددی را در پی هم تاسیس می‌کنند. پرسش این است با وجود این همه مدرسه، چرا گروه طالبان به جای توجه به تعلیم و تربیت مدرن و توصیه و گسترش مکاتبی که نیاز شهر است، تصمیم گرفتند مدارس دینی تازه‌ای تاسیس کنند؟

من در دوره نخست حکومت طالبان، دانشجوی مدرسه دینی بودم و آخرین سال طلبگی‌ام که مصادف بود با واپسین سال حکومت طالبان، در مدرسه «روزنه» جلال‌آباد گذراندم. مدرسه بزرگ و پرامکاناتی بود. ملاهای مشهور دو کشور افغانستان و پاکستان را به‌عنوان مدرس و استاد در آنجا استخدام کرده بودند. خوابگاه و صنوف درسی مجهزی داشت و در یک کلام اینکه مسئولان محلی طالبان در ولایت ننگرهار آن جدا توجه می‌کردند. در کنار مدرسه دینی‌مان دانشگاه جلال‌آباد واقع شده بود. برخلاف مدرسه، دانشگاه جلال‌آباد چندان وضعیت مناسبی نداشت. نه از خوابگاه‌های مجهز و امکانات غذایی خبری بود و نه از توجه و حتی نهم‌گاه مسئولان و ملاها را در وضعیت بد، آن‌گونه که به اولی به عنوان یک نهاد نازپرورده می‌نگریستند، با دومی به عنوان یک نهاد زائد برخورد می‌کردند. توجه طالبان به مدرسه‌سازی و بی‌مهری‌شان به مکاتب عصری و مدرن از ذهنیتی سرچشمه می‌گیرد که از مدارس دینی دیوبندی متاثر است. در مدارس دینی دیوبندی باور به این است که تنها علم نافع، علوم دینی هستند و سایر علوم نه‌تنها سودمند نیستند، بلکه اکثرا باعث ضلالت و گمراهی هم می‌شود. مولانا «محمداشرف تهانوی»، یکی از بزرگان مدرسه دیوبند، درباره علوم مدرن می‌گوید: «امروزه مسلمانان تحصیل‌کرده مدرن که به زبان انگلیسی صحبت می‌کنند، خود را بسیار شایسته فرض می‌کنند؛ اما در واقعیت آنها به هیچ وجه قابلیت ندارند»، در جای دیگری می‌گوید: «در سفرها اینگونه افراد را بسیار می‌بینم. از تعامل با آنها دریافته‌ام که تنها عبارات و نقاوی را به کار می‌بندند اما دروافع چیزی از آن نمی‌دانند.» شبیه چنین چیزی را سال گذشته وزیر تحصیلات عالی طالبان هم گفته بود که رسانه‌ای شد. می‌گفت آنهایی که در دانشگاه درس می‌خوانند، بی‌سواد هستند و تنها مدرسه‌ها یا همین مدارس دینی، باسواد تربیت می‌کنند. البته این نقل به مضمون است. چنین ذهنیتی را علمای دیوبند و طالبان از کجا به میراث می‌برند که فقط علوم دینی را علم نافع می‌خوانند و باقی علوم را زائد و حتی باعث ضلالت می‌دانند؟

چنین ذهنیتی را علمای دیوبند و طالبان از امام محمد غزالی به ارث برده‌اند. چندی پیش، رساله «یا ایها الولد» امام محمد غزالی را می‌خواندم که او این رساله را در پاسخ یکی از شاگردان خود نوشته است که پرسید من چندین علم را خوانده‌ام و بهترین دوران زندگی و بهار عمرم را در راه یادگیری آنها سپری کرده‌ام. اما حالا لازم است که بفهمم کدام یک از این علوم قرار در روز قیامت به دردم می‌خورد و در آخرت به من همنشین می‌شود و کدام یک از آنها فایده‌ای ندارد، تا از آنها دست بردارم؟» غزالی در پاسخ او، همین رساله را می‌نویسد و لب کلام در این رساله دو چیز است؛ یکی اینکه علومی مانند کلام، پزشکی، دیوان‌داری، اشعار، نجوم، نحو و صرف جزء علوم غیرنافع است و اشتغال با اینها باعث ضایع شدن عمر در راه بیهوده می‌شود. تنها علمی که نافع است، علم دین است. آن هم مشروط به اینکه توام با عمل باشد. البته اعتقاد به رهایی‌بخشی علم مجرد یعنی علم بدون عمل را پندار باطل فلاسفه می‌خواند. حرف دومی که در این رساله می‌زند این است که حتی افراط در تحصیل علوم دینی نیز «ضیاع وقت» است. باید اندکی آموخت اما عمل کرد. بازار و در این خصوص به سخن برخی از بزرگان تصوف و عرفان استناد می‌کند؛ از جمله «احمد اصم» که غزالی به استدلالش استناد می‌کند. وقتی غزالی حکایت‌های این بزرگان تصوف و عرفان را به پایان می‌برد، به رسم نتیجه‌گیری می‌نویسد: «فرزندم از این دو داستان دانستی که به افزایش علم بیار نداری.» البته غزالی درباره علوم نافع نه تنها در این کتاب بلکه در کتاب‌ها دیگرش هم صحبت کرده بود. در این باره خود دوستان بیشتر در جریان هستند و من برای اینکه بیشتر وقت را نگیرم، صرف نظر می‌کنم.

غزالی روحانی‌ای است که نخستین بار در تاریخ تمدن اسلامی و در میان اهل سنت لقب «حجه‌الاسلام» برای او به کار رفته است. او به حیث اینکه مدیر یک مدرسه نظامی است، از حمایت دستگاه‌های سیاسی برخوردار بود. به همین خاطر عقاید و باورهایی که او مطرح می‌کرد، به سرعت فراگیر شد و مشروعیت یافت.

به یک نحوی می‌توانم بگویم او با طرح این دیدگاه‌ها، مانیفستی برای علم‌ستیزی در جهان اسلام فراهم کرد که تا حالا این مانیفست یا همین علم‌ستیزی در جهان اسلامی اهدرم در شبه‌قاره هند و افغانستان کاربرد دارد. شاید از همین موضوع بتوان اختصاصی بودن لقب عالم و ملاها را در افغانستان درک کرد. در افغانستان اگر ملا نباشی حتی در هر رشته دیگر فوق‌تخصص هم داشته باشی، کسی تو را عالم نمی‌خواند. بنابراین یک دلیل عمده بی‌مهری طالبان به مکاتب و توجه‌شان به مدارس دینی و مدارس دینی دیوبندی همین ذهنیت ریشه‌دار در مدارس دیوبندی است که از غزالی به میراث بردند.

دلیل دیگر اما همان است که «وحید مژده» می‌نویسد. وحید مژده می‌گوید که مردم روستاهای جنوب افغانستان بچه‌های خود را به مکتب نمی‌فرستند (مکتب یعنی مدرسه‌های علوم جدید). چون احساس می‌کنند که در مکتب کمونیست و بی‌دین تربیت می‌شوند. درمجموع می‌توان گفت که دیوبندی‌ها نگاه موافقی به علوم مدرن ندارند. البته در میان‌شان برخی چهره‌های اصلاح‌طلب هم وجود دارند که خواهان تدریس علوم‌بشری در مدارس دینی هستند، اما این چهره‌ها خیلی در اقلیت هستند. دیوبندی‌ها عمده ستیز با علم علوم مدرن را از دوره استعمار انگلیس در هندوستان به ارث برده‌اند. در میان مسلمانان شبه‌قاره هند یک گرایش قوی به فراگیری معارف جدید وجود داشت که نمونه‌اش تاسیس دانشگاه اسلامی علی‌گ را می‌باشد. این دانشگاه توسط سیداحمدخان هندی تاسیس شد. سیداحمدخان عالم مسلمانی بود که معتقد بود تنها راه نجات مسلمانان در عصر کنونی، فراگیری دانش جدید است. او خطاب به مسلمانان می‌گفت: «به انگلستان بنگرید که ثروتش روز به روز همپای تربیت در آن پیش می‌رود. بنابراین هرچه پرورش و تربیت در آن افزون‌تر می‌شود، ثروتش نیز افزایش می‌یابد. با آنکه چند قرن انبوهی از موانع و دشواری‌های فلج کننده، بیش از مشکلات ما بر سر راه تربیت آنها وجود داشت.» سیداحمدخان چاره انحطاط و عقب‌افتادگی مسلمانان را در بیدارسازی عقل مسلمانان هندی، تهذیب اخلاق آنان، فراگیری معارف جدید و عبور از نظام آموزشی سنتی می‌دید. در مقابل این گرایش اما دیوبند یک گرایش احیاگرایانه بود. این گرایش معتقد بود که نیازی به معارف جدید نیست، بلکه کافی است نظام آموزشی سنتی یا همان معارف سنتی احیا شود و گسترش پیدا کند.

تا اینجا درباره دیدگاه این مدارس و دیدگاه طالبان نسبت به علم صحبت کردیم که بر بنیاد آن دیدگاه، به جای توجه به مکاتب عصری، مدارس دینی ایجاد کردند. اما شما توجه داشته باشید این مدارس پسوندی را هم با خود حمل می‌کنند به نام «جهادی»، یعنی درواقع به آنها مدارس دینی- جهادی می‌گویند.

فلسفه نامگذاری مدارس جهادی؟

شاید برایتان سوال باشد که چرا طالبان این مدارس را «مدارس جهادی» نامگذاری کرده‌اند؟ اگر بخواهیم پاسخ این سوال را بدانیم باید گفت تاریخچه ظهور این مدارس در شبه‌قاره هند با تفکر جهادی گره خورده است. این مدارس تفکر جهادی را از شاه ولی‌الله محدث دهلوی به ارث می‌بردند. شاه ولی‌الله دهلوی را می‌توان بنیانگذار تفکر دیوبندی خواند. شاه ولی‌الله دهلوی از جمله متفکران قرن ۱۸ مسلمانان شبه‌قاره هند بود که تالیفات بسیاری از خود بر جای گذاشت. آثاری را که شاه ولی‌الله دهلوی نوشت، در شبه‌قاره هند روی تمام مکاتب کلامی و الهیاتی مسلمانان سنی تاثیر گذاشت. در واقع دیوبندیان هم خود را وارث او می‌دانند. شاه ولی‌الله دهلوی در کنار تدریس و تالیف، به سیاست نیز مشغول بود. او در عصری می‌زیست که رژیم مغولان رو به افول بود. با افول قدرت مغولان، شاه ولی‌الله نشانه‌های خطر را احساس کرد و می‌دید که هندوها قدرت بیشتری از مسلمانان کسب کرده‌اند و از آنها پیشی گرفته‌اند. برای جلوگیری از افول قدرت مسلمانان، شاه ولی‌الله به حکام پشتون‌تبار افغانستان نامه نوشت و از آنها خواست که به هند حمله کنند. این نامه حالا توسط محققان کشف شده است و روشن شد که چنین تقاضایی را شاه ولی‌الله از حکام پشتون‌تبار افغانستان داشتند. این نامه نشان می‌دهد که شاه ولی‌الله افکار سیاسی جنگ‌طلبانه هم داشته است. پس از شاه ولی‌الله، افکار جهادی و جنگ‌طلبانه او را پسرش شاه عبدالعزیز دهلوی ترویج داد. او فتوای معروف خود مبنی بر «وجوب جهاد علیه استعمار بریتانیا» را صادر کرد و نوشت «کشور اسلامی هندوستان با تسلط بر سیطره انگلیس‌ها به دارالحرب تبدیل شده است. لذا بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است که آنقدر با آنها بجنگند و آنچنان روابط دوستانه خود را با آنها قطع کنند که ناگزیر از هندوستان خارج شوند. زیرا انگلیس‌ها دشمن مسلمانان هستند.» بر مبنای این فتوا، شماری از مسلمانان و جوانان هندی از جمله احمد عرفان، یکی از شاگردان شاه عبدالعزیز دهلوی دست به اسلحه بردند. در دوره اول حاکمیت طالبان وزارت معارف این گروه با آموزش‌وپرورش این گروه نیز در هر ولایت و شهرستان مدارس دینی بسیاری تاسیس کرده بود. دو تجربه خود را از اینکه طالبان چگونه از این مدارس به‌عنوان پادگان نظامی استفاده می‌کردند، تشریح می‌کنم. در دوره اول حاکمیت طالبان در شهر «پلخمری» ولایت بغلان یک مدرسه جهادی به نام «قطب‌المدارس» ایجاد شده بود. نزدیک به هزار نفر در آن درس می‌خواندند. من نیز در آن مدرسه درس می‌خوانم. آن زمان نیروهای دولت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی در تخار با طالبان درگیر جنگ بودند. من خوب به خاطر دارم وقتی جنگ در تخار تشدید شد، نیروهای طالبان به مدرسه آمدند و شاگردان این مدرسه را به زور به خط مقدم جنگ بردند. تعداد زیادی از این شاگردان در آن جنگ تلف شدند. همچنان در آن زمان طالبان در شهرستان خنجان ولایت بغلان یک مدرسه جهادی ایجاد کرده بودند. این مدرسه توسط کسی به نام مولا شاه‌زاده یکی از فرمانده‌ان طالبان ایجاد شده بود. در همان سال که طالبان سقوط کرد، در منطقه لرخاب شهرستان دوشی ولایت بغلان میان نیروهای مقاومت با طالبان جنگ شدید راه افتاد. در جریان جنگ وقتی طالبان با کمبود نیرو مواجه شدند، با نیروهای خود داخل مدرسه شده و جوانان و نوجوانان بی‌تجربه و خام را جبرا به خطوط جنگ انتقال دادند. خوب به یاد دارم که شاگردان مدرسه گریه می‌کردند که ما جنگ را ندیدیم و تجربه‌اش را نداریم اما گوش شنوایی وجود نداشت که حرف‌های اینها را بشنود. القصه فلسفه نامگذاری این مدارس به مدارس جهادی همین است. برای طالبان این مدارس حیثیت پادگان نظامی یا نیروی ذخیره را دارد و هرازگاهی که احساس نیاز کنند با زور یا رغبت آنها را به جنگ می‌فرستند.

البته در کنار اینکه طالبان از این مدارس به‌عنوان پادگان نظامی یا نیروی ذخیره استفاده می‌کنند، کارکرد دیگری هم وجود دارد. این مدارس می‌توانند ابزار ایدئولوژیک برای دولت سرکوبگر طالبان باشند. لویی آلتوسر، فیلسوف نظریه‌پرداز معروف مقاله‌ای به نام «ایدئولوژی و ابزارهای ایدئولوژیک دولت» دارد. او در این مقاله میان دوگونه ابزار تفاوت می‌گذارد؛ یکی ابزار سرکوب و دیگری ابزار ایدئولوژیک. ابزار سرکوب دولت عبارتند از ارتش، پلیس، قوه قضائیه، دادگاه‌ها، زندان و امثال آن. اما ابزارهای ایدئولوژیک یک دولت شامل نهاد مذهب، آموزش، پرورش، رسانه، اتحادیه‌های صنفی، علما و روشنفکران و مانند اینها می‌شود. تفاوت این دو ابزار در این است که اولی مستلزم به‌کارگیری قوه قهریه و خشونت است اما دومی مستلزم به‌کارگیری ایدئولوژی است. آلتوسر می‌گوید هیچ حکومتی نمی‌تواند با توجه به ابزارهای سرکوب در درازمدت قدرت خود را حفظ کند. هگل اینکه هژمونی خود را با ابزارهای ایدئولوژیک تداوم ببخشد. آنچه آلتوسر درباره دولت‌ها گفته، درباره جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی نظامی هم صدق می‌کند. مروری بر تجربه‌های جنبش‌های نظامی در تاریخ جهان اسلام هم نشان می‌دهد که فقط آن حرکتی به پیروزی رسیده که در کنار قدرت سیاسی و نظامی، حمایت علما یا دعای خیر علما خود را تعطیل کرده و شاگردان خود را تشویق کنند که به سنگرهای طالبان بروند. در پی این اقدام هشت هزار طلبه علوم دینی به صفوف طالبان پیوستند. در دوره اول حاکمیت طالبان وزارت معارف این گروه با آموزش‌وپرورش این گروه نیز در هر ولایت و شهرستان مدارس دینی بسیاری تاسیس کرده بود. دو تجربه خود را از اینکه طالبان چگونه از این مدارس به‌عنوان پادگان نظامی استفاده می‌کردند، تشریح می‌کنم. در دوره اول حاکمیت طالبان در شهر «پلخمری» ولایت بغلان یک مدرسه جهادی به نام «قطب‌المدارس» ایجاد شده بود. نزدیک به هزار نفر در آن درس می‌خواندند. من نیز در آن مدرسه درس می‌خوانم. آن زمان نیروهای دولت اسلامی به رهبری استاد برهان‌الدین ربانی در تخار با طالبان درگیر جنگ بودند. من خوب به خاطر دارم وقتی جنگ در تخار تشدید شد، نیروهای طالبان به مدرسه آمدند و شاگردان این مدرسه را به زور به خط مقدم جنگ بردند. تعداد زیادی از این شاگردان در آن جنگ تلف شدند. همچنان در آن زمان طالبان در شهرستان خنجان ولایت بغلان یک مدرسه جهادی ایجاد کرده بودند. این مدرسه توسط کسی به نام مولا شاه‌زاده یکی از فرمانده‌ان طالبان ایجاد شده بود. در همان سال که طالبان سقوط کرد، در منطقه لرخاب شهرستان دوشی ولایت بغلان میان نیروهای مقاومت با طالبان جنگ شدید راه افتاد. در جریان جنگ وقتی طالبان با کمبود نیرو مواجه شدند، با نیروهای خود داخل مدرسه شده و جوانان و نوجوانان بی‌تجربه و خام را جبرا به خطوط جنگ انتقال دادند. خوب به یاد دارم که شاگردان مدرسه گریه می‌کردند که ما جنگ را ندیدیم و تجربه‌اش را نداریم اما گوش شنوایی وجود نداشت که حرف‌های اینها را بشنود. القصه فلسفه نامگذاری این مدارس به مدارس جهادی همین است. برای طالبان این مدارس حیثیت پادگان نظامی یا نیروی ذخیره را دارد و هرازگاهی که احساس نیاز کنند با زور یا رغبت آنها را به جنگ می‌فرستند.

البته در کنار اینکه طالبان از این مدارس به‌عنوان پادگان نظامی یا نیروی ذخیره استفاده می‌کنند، کارکرد دیگری هم وجود دارد. این مدارس می‌توانند ابزار ایدئولوژیک برای دولت سرکوبگر طالبان باشند. لویی آلتوسر، فیلسوف نظریه‌پرداز معروف مقاله‌ای به نام «ایدئولوژی و ابزارهای ایدئولوژیک دولت» دارد. او در این مقاله میان دوگونه ابزار تفاوت می‌گذارد؛ یکی ابزار سرکوب و دیگری ابزار ایدئولوژیک. ابزار سرکوب دولت عبارتند از ارتش، پلیس، قوه قضائیه، دادگاه‌ها، زندان و امثال آن. اما ابزارهای ایدئولوژیک یک دولت شامل نهاد مذهب، آموزش، پرورش، رسانه، اتحادیه‌های صنفی، علما و روشنفکران و مانند اینها می‌شود. تفاوت این دو ابزار در این است که اولی مستلزم به‌کارگیری قوه قهریه و خشونت است اما دومی مستلزم به‌کارگیری ایدئولوژی است. آلتوسر می‌گوید هیچ حکومتی نمی‌تواند با توجه به ابزارهای سرکوب در درازمدت قدرت خود را حفظ کند. هگل اینکه هژمونی خود را با ابزارهای ایدئولوژیک تداوم ببخشد. آنچه آلتوسر درباره دولت‌ها گفته، درباره جنبش‌ها و حرکت‌های سیاسی نظامی هم صدق می‌کند. مروری بر تجربه‌های جنبش‌های نظامی در تاریخ جهان اسلام هم نشان می‌دهد که فقط آن حرکتی به پیروزی رسیده که در کنار قدرت سیاسی و نظامی، حمایت علما یا دعای خیر علما دست به گذاشته‌اند. علامه نعمانی، محقق و اسلام‌شناس معروف شبه‌قاره هند این مدارس را تاکارآمد خوانده و خواهان نسخه آموزشی جهانشهرگرا و پاسخگو به نیازمندی‌های عصر بود، حتی در داخل مدارس دیوبند هم در شبه قاره هند منتقدان این نحوه آموزش کم نیستند. یکی از آنها محمد اسلم قاسمی از نوادگان مولانا محمدقاسم نانوتوی از بنیانگذاران مدرسه دیوبند است. قاسمی معتقد است که پروژه معرفت در مدرسه اسیر خطای تاریخی تاسف‌آور تفکیک به دو بخش دنیوی و مذهبی شده است. سلیمان حسینی‌ندوی از علمای برجسته دارالعلوم ندوه‌العلما هم انتقاداتی به این مدرسه دارد و آن را تاکارآمد می‌خواند.

اگر کسی از من بپرسد که مهم‌ترین علل ناتوانی این مدارس در پاسخگویی به نیازهای عصر چیست؟ این یک بحث طولانی دیگری است که باید در یک گفت‌وگو جداگانه به آن پرداخت. اما من به‌صورت گذرا به چند مورد اشاره می‌کنم.

1. مقاطعه مدارس دینی شبه‌قاره هند و افغانستان با معارف عصری بشری. در این مدارس هیچ چیزی از این معارف عصری بشری خوانده نمی‌شود. کسی هم که از اینجا فارغ‌التحصیل می‌شود کاملا نسبت به معارف عصری بشری ناآگاه است.
2. فرهنگ حاشیه‌خوانی. کل عمر شاگردان این مدارس، در تحشیه‌خوانی سپری می‌شود و هیچ‌گاه حتی در همان علوم سنتی هم اصل مطالب را نمی‌خوانند.
3. اقتدار پدرسالارانه هم در مدارس دینی وجود دارد. رابطه استاد و دانشجو به نحوی هست که باعث می‌شود این مدارس دینی تقریبا به محل شست‌وشوی مغزی دانش‌آموزان تبدیل شود و طلبه‌ها را یک جنگجوی شورشی بار آورند؛ چراکه فقط فرهنگ اطاعت در اینجا می‌آموزند. بیشتر از فرهنگ اطاعت، چیزی دیگری به آنها آموخته نمی‌شود.
4. مورد دیگری که بسیار جالب است، ملای ماشینی است. در افغانستان ما تعبیری داریم که به کسانی که از پاکستان فارغ‌التحصیل می‌شدند و به عنوان ملا به افغانستان می‌آمدند، می‌گفتند «ملای ماشینی». چرا ملای ماشینی؟ به خاطر اینکه قبلا در مدارس افغانستان مردم حداقل ۱۵ سال درس می‌خواندند. بعد عنوان «مولوی» را کسب می‌کردند. چون قبلا در مدارس دینی افغانستان و پاکستان یک نصاب درسی وجود داشت که به آن «نصاب درسی نظامی» می‌گفتند. در این نصاب درسی نظامی اکثرا کتب فلاسفه شیراز تدریس می‌شد. مثل علامه دوانی و امثالهم. جالبی بحث این است که گرایش اصلی در مدارس سنتی قبلی، گرایشی عقلی بود. در مدارسی که الگو گرفته از دیوبند است و طالبان تاسیس کرده و در پاکستان و جاهای دیگری وجود دارد، این علوم عقلی به خصوص آثار فلاسفه شیراز یا کلا حذف شده یا تا جایی که من نصاب را مطالعه کردم، بسیار کم شده است. سال‌های تحصیل هم بسیار پایین آمده است. به همین جهت به اینها، ملای ماشینی هم خطاب می‌کنند. گرایش حاکم قبلا در آن مدارس قبلی علوم عقلی بود، گرایش حاکم در اینجا حدیث‌گرایی است. وقتی از حدیث‌گرایی می‌گویم، یعنی مثلا ما در مدارس قبلی تنها از کتب حدیث، کتاب «مشکاه المصابیح» را می‌خواندیم اما در مدارس کنونی تقریبا هفت کتاب حدیث خوانده می‌شود که عبارت است از «صحیح البخاری»، «صحیح المسلم»، «تلمیذی»، «سنن ابوداود»، «سنن نسایی»، «سنن ابن ماجه»، «شمایل دروزی» و شماری از کتاب‌های دیگر. دانشمند پاکستانی فضل‌الله، در تفاوت نظام درسی نظامی با دهلوی می‌گوید که برنامه درسی نظام‌الدین به علوم عقلی گرایش داشت و از دهلوی که در مدارس دیوبندی وجود دارد، بیشتر به علوم سنتی و البته بیشتر از همه به حدیث گرایش دارد. یکی از بزرگان حوزه دیوبند، در میرگردی با اهل حدیث‌ها می‌گفت از افراط می‌گفت که در نصاب درسی نظام‌الدین که در فرهنگ محل تدریس می‌شد و در مدارس قبلی وجود داشت، ۱۵ کتاب علوم عقلی تدریس می‌شد اما دیوبند از مجموع کتاب‌های منطق و فلسفه، تنها کتاب «میبذی» را تدریس می‌کند.

آسیب‌های دیگری در این مدارس وجود دارد که باعث شده پاسخگوی نیازمندی‌های عصر نباشد و یک عالم که معارف دینی متناسب با روزگار داشته باشد را تربیت نکند. باید در یک برنامه دیگری بحث کنیم اما در حال حاضر من می‌خواهم از پیامدهای تاسیس این مدارس دینی در افغانستان صحبت کنم. اگر بخواهیم بدانیم تاسیس انبوه مدارس دینی در افغانستان چه پیامدهایی دارد، نیاز است نگاهی به دو نمونه دیگر از همین مدرسه‌ها در تاریخ منطقه بیندازیم.

نمونه اول تاسیس نظام‌ها در عهد سلجوقیان است. بسیاری وقتی درباره تاریخچه مدارس دینی صحبت می‌کنند، پیشینه‌اش را- حداقل در منطقه ما- به عهد سلجوقیان و تاسیس نظام‌ها برمی‌گردانند. در دوره حکومت سلجوقیان در اکثر شهرهای جهان اسلام مدارسی تاسیس شد که از آن به نام نظامیه یاد می‌شد. این مدارس را خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر مقتدر سلجوقیان تاسیس کرده بود. به همین دلیل در تاریخ به نام نظامیه شهرت یافت. در کتب تاریخ آمده سال مرگ طغرل آغاز تاسیس این مدرسه بوده. گفته می‌شود خواجه در ۱۲ شهر ازجمله بغداد، نیشابور، بلخ و بخارا ۱۲ نظامیه ایجاد کرده بود. همچنین ۱۰ درصد بودجه دولت را به ایجاد همین مدارس دینی اختصاص داده بود. از معروف‌ترین این مدارس، نظامیه بغداد بود که در آن امام محمد غزالی تدریس می‌کرد. می‌گویند، گویی که خواجه می‌خواست چنین مدرسه‌ای در بخارا ایجاد کند. علما و فقهای آنجا که غلبا پیرو مذهب حنفی بودند، مجلس ختمی در مسجد جامع شهر برپا کردند و گفتند که فاتحه تعلیم علم خوانده شد. چرا؟ زیرا تحصیل علم در اختیار حک